

و در افکار کم و بیش فقر آرد به سئو نه من فسخ کرده و در آنجا که بخواهد از فضل لایزال خود رفع
 فرموده از آنجا که مقام ایشان در جزیره ها و شهرها بعبود در همان آنجا در برابر بصره
 و در جزیره از سفرهای کرب و بلا که استقامت بر سفر بیایند نه داشته در آنجا از آنجا
 بعد در پیشگی راه بر داشته اند لکن این سبب رفع شده از آنجا سفرها در وجه هر گاه بود
 راه بر نیایند و از دست آنها را از علم خداوند گرفته اند و نیز در این سفرها که در آنجا
 عوض آنجا و دیگر آنجا شوند در حج و زیارت میت نموده خالص بر خدا در جنت با آنجا
 که نیابت آنجا نمایند آنچه خرج نمایند و کفاف آنجا بود از مکانها و آنچه نامها ^{جنت}
 بخود خویش هر گاه ایشان مستطیع بر این بیایند که در کلی از جانب خود گرفته و آنچه آنها را
 رسانیده بشوند و الا عفو شده است لکن این علم و از آنچه حکمی هر یک در این باب ^{علم بر نیایند}
 زیرا که هر حکم بقدر وسعت و استطاعت در یافت آنجا است هر گاه مستطیع بر این ^{مستطیع}
 زیرا که ایضا در حج پس از استطاعت است بطریق دیگر در سیر و زهد با ارباب عرفانی بود
 من هر دو را در آورده اند و در روح در اینجا در سیر و در هر چه با آنچه نامور شده عمل کرده باشد
 و هر گاه نفس را فوه حج نموده بر او با هر چه در آنجا این خداوند را فرستاده و حکم دارد از آنجا
 که آنجا استطاعت با هر چه داشته از آنجا در این است که اطاعت امر خداوند نموده در سیر ^{حج}

علم در مشهور بر آنچه در حقیقت واقع نه همین رفتن با حج و گذاردن حکام او بجهت حج واقع در
 روز ظهور بر آنچه در حقیقت است که در آن روز هنگام اسماع مباحثت بسور آن زمین حقیقت نمود
 حج و خروج کبریا و ادانچه در هرگاه مستطیع نبوده عجز از رفتن آن سید صلوات بر او و جبرئیل در آن روز
 جمیع مشغول بر او و در بلازم آنچه که زیارت بیت استحقاق است و حقیقت را در کتابچه که در حج
 ادنی حکام او در زمین طین بود که با حج بیت طین و حقیقت هرگاه در آن روز بود حج کبریا در آن روز
 او و بیت نفس او را زیارت نمود و ادلا بر نفس او در حرف مسند که او را با آن از کجا حج در آن روز
 طاقان حلالیت محسوب بود و الا چه بفرس که در این محو بیت مغرور در این محو بود
 و اما که مشرفه نوحی از زیارت نموده زار و عجز کرد ولی چه حج که در ظهور بر اهل آنجا شکار
 در صاحب بیت و محقق آن و مثبت آن عمل نموده آنچه استحقاق نفوس حج و از آنچه که آن
 نقص واحد است بجهت اسم بیا بر مانع نموده چه چاره آنکه بحقیقت او سخن گفته با آنکه او را صاحب بیت دانند
 از این بیان متذکر گشته و بجا نیارود و آنچه نیز کرده نموده که نسبت کرده خود از رب با او چنانچه
 مرتب شد اعمال قیبه را که لایق آنهاست نه استحقاق ذات حقیقت و چاره آنکه آنچه کسرها
 مایه است و محتجب بر اینند خرابی اعمال منزه بجا نیارود و معجز خواهند دید چه متذکر گشته عرف
 دنیا و حج و مغرور آنها در نظر است که هر که خیال برست و خود از غدا نه استند هرگاه حج و عالم

فوقاً منتهی بهمین عالم و ادضاع ظاهر آنستند مغزور نیز بر وقت آن کشته در سنجبر

مغزور از صاحب حکم و حق دور مانده و در جادو و جادو حق (الف) نظر و مغزور و هنگام

از دهر او مسعود و مسجور کشته یا شعر روز غم و شب غم و شب ابله و کز زنده نماند

اباشر منقصر شده حال در حفره فنا و غم مجوس مغرب و بانه است در مفرود و صاحب

نه سبب از پیش و نظر لغو و وسیع از قفا و نه ناصر از فوق و نه معین از تحت و نه نافر از

مخرف و از فوز برضا کفرا و مستعد و محتجب و در او احوال منصف از است حکم کینه از شجره

حقیقت محجوب گردیده و در راهها رخوسا کینه و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم

حقیقت هر رسیده هر را از انظار و طینت هر دو منصف شوند مثلاً هر کجاست در کشته

در ابطهارت نفس است یافته باشند و هر بخیرات حسناست و آنچه در این احوال کشته

شده هر یک را بجای خود نظر آورند صوم و صلوة را بحقیقت در نمانند زیرا که جمیع اینها

بر استیست که فایز بحق گردیده در روز قیامت و قبر را پس از لغا باغبان را شجره عظمت

نمونه در کتاب رویم به روزی که به علم تقوی و تفلون

الباب السادس والعشرون الواحد العاشر فی کتاب علی کل ملک ارض

فکر حول مانده در ربعین مشقاً از فریب نم عی و وزیر الامم مانین و سعین ثم عی الامم عظم

مانده و ستین ثم علی العالم الا عظم ماتین و ثمانین السن یجوز ان من نظره بهر ثم با هم صین ظهوره
 پینو الیه اذ ما جزو فرست القیمة منظر بهر حوالا بعد من بن جلقو فر الیسا فر مقادیم
 جزا که سبوا فرند که سبوا با حق و استیلاول الیه تا بخونده نیم از ایا الیه تا بخونده
 مخلص جناب آنکه حکم شده در میان آنچه از مصدر مر نازل گشته و هر چیز که ضایع عالم اصدا
 در عمل است و بهر منصفه آنکه هر سکنان دین است اینست فضر و جمیع در سیده مرتفع گفته است
 در میان و هر شده بر هر پادشاه که ماکلی فرزند در بیان در سالی که جزا در بقصد
 مشغال از طلا و بر وزیر عظم و دست و نو مشغال و بر حکم بزرگ مصدر مشغال و بر عالم اعظم
 و دست و دست مشغال بر گاه محو زینا به منظره بهر را در روز ظهور او و بر سبب بزرگ
 جزا اعمال خود که منظر حقیقت با نصیحت کرده و هر چه بر وجهی مقدس نازل منصفه است
 حکم آنکه در آن روز در ظاهر که منصفه نصیحت که خالصه و خود را حکم از جانب خدا
 میباشد و امیر مملکت در قبضه آنها بجهت شخص اول که تمام معام در زیر زمین او بجهت این
 مدعیه شده از بیم آنکه میباید حکم او زایل شده و دست او تهنه میزند و اسطه اقبال بر سر خود
 حقیقت نکرده و در محام فنا و سرخ از جهت سدر که گشته و تخم این نوع مصائب بر زمین باشد
 جزا و بظا حق منتر شده هر یک بنجر الی ملا اعا عار کشت و بر او که او در هر صرد و هر جا کشت

چه اختیار مدتی نفس نفس است او بعد از او در این باب است کرده جز آنکه اعمال است
 از او منت شده بر حقیقت وارد کردیم هرگاه اگر او مقبر است هر آینه می
 و ناله شکر ز نام بود در هر ملک که بجهت او بعد از کارها بر منوعی که با هم
 خیر است مکنده حسنات نفوس خوش باش با اشکار نمودند و چون که نفس پس هم
 و باعث بر این اثر شجره حیات کردید هر دو تا طرف لغت بر عنان خود نهاد از حق
 چنانچه در از حق رسد از عالم بله بنکام ظهور واقع گشت هرگاه سبب بر این گونه
 هر آینه اوست هم شکر که در این امر شکر شده و چون نفس پیدا بر حق قیام کرد
 بجای آورده برین سبب بر همگی اسرار است کرده عوام آن در خلق هم از حق دور
 گردیدند و عالم عظیم که از حکم از جانب حق می رسد و بر سینه نشسته بر سینه
 حکم نفس حق کرده و ناحق فتور داده تا آنکه او فرزند از این مقام گشته شجره حقیقت در صلی
 ساگر گشته بجز این مگر از ظلم نیز قید است که خود را آفریننده بر همه بند و آنچه
 آنها خواسته عمل نمود و جا کرده تا آنکه مفر محقق حق در جبهه نشسته و در میان
 ساگر کرده و او را بر او سخت شده و کمال شکر بر او غیبی و آنرا در بیت خجسته
 فوج و انبساط و جسر بر نفس کینه نیز او باو ثابت و محقق است در جبهه مانده و در
 این

از نیمه سها ز نیمه در بر او که شسته آنچه محراب صبا و نه نیمه دوست ز او با کمال ذلت و خوار بر سر راه
 و اعدا حق از نهایت تر و ز غمت در عوام اخراج بس میرزا ابراهیم میانه هرگاه شاهام حسین جبارک
 مثل شاه حسین است که ذکر شده و در روز ظهور مشرک نیز که در مبتنا خواهد شد این است که صد و هفتاد
 بر روستا بر ملک حسین جبارک شسته که مجازت خود است خود منکاف ظهور داده شسته ز راز که اصل
 آنها در بنظهور شد نیز عهد نموده بر یکدیگر از حق معنی که در هر بسبب است کشته ضعف حق
 با مجال شده و آنها بنام نسخی در عهد کرده در اسرار حکم با بصیرت بعد و بدو حق بن خود شسته از نوع
 عمر شهادت ز بر او عاقبت این قسم عهد فار از نهایت است ذلت و خوار است اندکی میباشند تا آنکه
 الی شجره حقیقت که در این است صد و هفتاد بر مقدار در جبال اعجاز شسته تفکر نموده بر زمانه هرگاه
 زعم بسک در اخراج با بصیرت بعد صد و هفتاد او چنین جبارک در همین عالم عالم گفته اهل از جانب
 ضرایح میانه هرگاه با بصیرت و تقدر در نیز بعد با درع در نیز کا ابعاد نیز نوع علم کرده در او
 صد و هفتاد چنین جبارک شسته و علم او در دین بسیار مشهور نگردد چه در هر روز از سر او
 و عالم شسته و بدین گونه علم غیره در حق از ضعف حق مجرب شسته تا کنون در نار حقیقت گفته
 چنانچه در روز نقطه حقیقت جلوه نموده و اهل ظهور را بسو ضرایح خوانند نیز محقق در کتب بود در بارانی
 مجرب بعد از لحظات و تجلیت او در نفحات و بعد باب محقق گردیدند ابراهیم میانه هرگاه بدین گونه در کتب

بقدر این نظر و حقیقت هرگاه شما صاحب حکم در میان عبادت انتر که نموده و بر این داده
 که مطلق بیچسب را به کس نکند اراده مال او را غارت کرده باشد این عمل مقبول در کارگاه بار خانی
 شده و در قدرت نتیجه اعمال او بسوی ضعف بیشتر شود زمانی که در سیر از راه و در هر روز
 خود ساکن در شرفی بجای آنکه محکوم بجهت خود فیکر دهد شده و آنچه پخته غارت شده باشد
 صد و در به حیاتی این منسبین با شما که خود را مونس است و هیچ ارادتی ندارد تا آنکه
 بمنتهای هواها زود خود عمل کرده از سر غمزه که این است زود از آنکه مطلق جار است
 تا آنکه روزی که بسوی حقیقت منتهای هرگاه منسوب بقول سنان میرا جار است نه هر آینه
 بسوی حدیث در ظهور و لو منتهای شد و هرگاه از سفسر از اتباع شما صاحب حکم از کس کس او را
 اعد غمزه مال او را غارت کرده بر غارت کنند و فاعل این چیز و نوسش شما صاحب حکم از آنکه
 هر ام شیخ نوزده روز در هرگاه نزدیک شید از نماز خود و همیشه در شما از حدیث غیر نوزده
 از طلا که در غمزه مبلغ را داشته است یا در داده تا به هفت کس را که کس از او گرفته شده است
 با آنکه چیز از مال که نزد او نباشد که شما صاحب حکم بر هر کار غمزه خود را و جم از او غمزه شما
 که بر این کار و خوف از خدا و مشهور بر این و در این گونه شما مگر دیده و ما نمیدکافی را که پرورش
 پیشانی بند اینک دشمن و تنبیه با شما نمید و نزاع نکند که آنکه شما دشمن در نزاع ننماید و استخوان و سر پندانه
 زنده

مظهره پس در آنجا بود در روز ظهور او که روز قیام جمع نیز است فیاضاً در روز ظهور و بان
امرد حق شامان آنکه با نیز عهد در خیرت منتظر است که شسته عدل و دوستی خود خفته مطلق نفس از آن
ایمان و درون آنرا جو زنده و ستم نمی غنمه پس از این هر چه در دست بیاورد است نفس و در دست
میانه بندگانی که شایسته حکمت شده در روز قیامت تلقاً نفس او بر سر عهد حاضر آید
در صحنه حکم در میان از صدانه خجیم غنمه و مطلق ستم بر نفس را نمانده است تا آنکه در قیامت از عنای
ان روز اینجه در سایه الطاف لایزال فارغ و مرفه و منزع گردید نیز است و عطف خداوند
در شامان صاحب حکم هرگاه باشد در آینه الی القدر غنمه در معانی عبرت گرفته لایزال
وامر دهبه این نیز است که شایسته حکم غنمه در آن سفر است باینکه نظم دهند باین
خود باز در آن شهر بود فغانه را بجای خود بزمین بنامه که در منظم گردانند و چه باز احوال
و مکانها که سفر این اوصاف کرد هر منفرد و هر صاحب صنعت در مکان خود از دیگر بطور دیگر میزند
با هم نفس از دو منفرد از آنها که آنقدر آید در مکان خود و هر منفرد صاحب مکانها
با هم معجزه هر یک از آنها بمانی شسته در آن بازار بر بنیاد نظم و ترتیب که مکتوب و امر دهبه
اینکه بجهت هر منفرد صاحب صنعت در زمان معین زیرا که این عمل از دیگر است با آنکه
در معجزه است و بر مینگار از مینگار که شایسته صاحب حکم در هر عهد کرده از حق انقیاع

نجوم بدین است از رحمت و جود الایزالی هر در حق شمانا بقا بدین بیاید اگر در حق خود
 نکته در حکم الهی با نظر حقیقت ناظر شود هرگاه که صاحب حکم در تمام نظر آنجا
 مرتبه ^{مکفی} انتظام بیسته جوید و تمام را رفع نموده چون در قدیم الامام خداوند ^{خدا}
 پیشگاه نظام بیسته و علمها داد و وعده فرموده بر حق در این روز استوار است ^{تسکین}
 هر آنچه در هر منزلی بر حق و از شیوه از به انتظام که بعد در نظر صاحب حکم هر عملی
 خارج از عهده و ادب عاقبت است تمام استماع و فرایه و غیر بنام صورتی و حسرت
 و اخوت و در نهایت فتور نفی حق دادند و بزرگان را بدینرا شده بود که در حدیث
 روز که نسیح از اهل و شرک و سب و ستم عاقبت زبانه سمد را که گشته است ^{سواد}
 الا با در نا غصب الهی و حق است بدین است نشان که حکم بغیر از انزل نه عهد و بغیر از
 حق واقع شده و خداوند حق از او شرم و چون از رفته و در بی نیای بقدر کفایت ^{کفایت}
 کمتر و بیشتر ما که شده منور گشته است و با واسطه از حق مجرب بوده و در این ^{تسکین}
 مسوخته و تا کنون در کار نفع ^{نفع} مانده است بدین است ششون مفسدین عباد در ^{نظیر}
 و بعد از این ظهور هرگاه شما بصیرت بعد از آنکه و ترک نیز اعمال کفریه و از حق ^{تسکین}
 نموده تا آنکه سوز نیز عباد ^{نظیر} ظهور خود در ایام طلوع نازد نظر در ^{نظیر} ارجح شده ^{نظیر}

بجز آنهایی که در این دنیا و عرفان روبرو قرار دادند خود هرگز در دنیا
با علی در جبهه آنهایی که بر فروع کفر و انحراف از مسلك اول شریعت

الباب الثامن والعشرون في الاحكام الشرعية في الامار من ان يؤخذ

واحد قدر شعرا و بعضی بعد از احکام خلق ظاهر و مشرک و فریبی که بعد از آنکه از خود و این
مجلسه حدیثی و غیره که قدر او غیر بسیار در این دنیا که در هر چه بود علی از وجهی که
شده است که بهر دلیل از حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
ولا ترعونها لیک ولا تظلم علی احد قدر خردل انتم مؤمنون کما انتم مؤمنون فلتسببن علی
لا یخرجکم عن حیاتکم قائم غیر خلقکم کم قلاة ما یطعن عند روضه جن الکف طین عجین فلتسببن
لا احد دوننا من ضعیف نفسم و لکنه بر سر کرم با عیان بر حیاتم و لکنه نفسم خلق احد بعد از احکام خلق
ما تریدون غیر علی اما معدوده فان کلینها تطلق عنکم و انتم تخلون فی انما من رعب مؤمن و مؤمنه کما
ما خلقتم و ما ایتیم ذریه نفس من خلقی و انتم تخلون تمسک فی حیاتکم طهر اخبار بکده احکام
در بیان امر کرده باشد هر فرقان و از راه خود منفعتی که نشسته چنانچه است آنها به شریعت کرده
درستم نمودند و حق را ناحی شمرده و بیابال سم نمودند و از راه چهره نیز از عادت احق و حق
الانهم بعد از کما بر ملک ما فیه مستور کشته و حکم شما فز بعد از زمانه که در کفر و کفر

موند با آنکه نافرمانی عضو که اعضا را بعد از آنکه تمام کردند فیض حاصلی نگارند و اینست
 در میان صاحبان حکم در فرقان که گوش میبرد دست و سرها را بجهت برید و بعضی را
 درست نموده و امر با دست آنها داده و خلق فضا را ضلع نموده چنانچه سنین سابق در زمانه آنها
 رواج نامشده و حال اشک از سابق و عظم از این در اوست نمودن خلق و سوزن مانند دست از حکم
 از خدا حکم در کتافهاست که در کتاب برین کار نموده و نیز از کتافها از کسر آنها آنکه برین عمل
 در روز قلم در شجره حقیقت منتظر الحامد و غیره گشته چنانکه از حکم در آفتاب نیست و در اول حیات
 پروردگار در فرشیستند و در شاهگاه دیده بعین گشته چنانچه صاحبان حکم از پیشتر نموده
 بر عمل بر روح نمایند هرگاه با این سنت مستغنی عمل کرده و نیز از این خلق نموده و ظهور
 منظر بظهور آید بقا از آنرا نشد و برزخات که در عالم حق و آنکه هر آنکه ببرد از برین کار
 بعضی بسیار آید تغییر در هر یک حکومت در مقدار چیز خواجه نصیر گشت و بسیار آید که گفتند
 ناشسته و کرد از زشت با آنکه حضور نماید بسیار و با او نه ترس بسیار آید بخوار خود کرد و در
 و زمین نماید بر نبات خلق چنانچه در ظهورش گشت نفس را که دستگیر نموده و خوب گشت و بسیار
 و گفت و بیخ بسیار در آنکه دعوی داده و کار هم چیز زیاد و بسیار چهاره را سه و با یک
 با قبح طریق در میان بازار کردند و آنچه خوب نموده و بعضی را سوار کرده و دست بسته است

آنرا عمر بر رضانا میباید و مستند نیست حال جز بر شخص فاعل آنست که در رحمت این در ممنوع
 و عوام فرموده خدا از نماز او را بر او نوزده ماه در کتاب اینست علم هر دو حق شیخ صدیق علم بفرمود
 حق نموده امر آنست بست کردار سوگند خود ادر حق بندگان خدا جادو است با کوه تواند رفیع
 اینستم جو خونیم تا آنکه در قیامت بعد از اینست در با شجاعت ظلم شما تا خود را خسته
 در جمیع عوام ظاهر و پنهان بملاقات هر در حضرت فایز رسید در نزد نعلی پس چه هرگاه
 ظهور را در آن نموده الا از خداوند حق طلبید در رحمت و مغفرت نموده حق را از خداوند
 قرار فرموده خداوند نکاد در کتابی جز اینست شخص ظالم را نودینج و صد از طلا شایه که شما
 بیم نموده امر منتهیه نیز نوع استم را و بجانها درده مثلین علم را در غیر نوبه و ستم منتهیه بر کسر مفاد
 خود لی هرگاه شما در ظاهر باطن تصدیق حق نموده که او در حق کرده گاه و هرگاه نیاید
 تصدیق کند گاه شجره حقیقت در کرد بر گاه بخدا علم منتهیه علی را که خارج است از شمار ادرین صبا
 شمار بر آنکه شایسته از خلق جمیع موجه که بر این صورت ظاهر فاعل آلی بود بعد از کل
 و باز میگردید بر مشرک از کل خاک و آبی ذکر کند شما در حرکت اینست جز به کوه و صبح اعماق حیات
 و از حق تر است شسته در شرم دار بر در حضرت بر کس غیر از آنچه غیر شایسته بر اینست
 چه بر اینست نیز نوع استم را انداخته با وجهی نیز منتهیه در کوه بر اینست در از خداوند

آخرتیم نیستیم تدبیر دست کار غصه نبریم سر غمی کرده به بلند زوینگو ز نیر بهار غمی
 در امور و ضایع و ناقص سزید فکلی کسر ابعدا از آنکه ضدا تمام فرم صفت و در برابر آنچه
 میخواهید از عزت و بزرگی آنکه روزهای آرا و چند روز از زندگانی زیبا که این روزها تا
 زندگانی هر دو از شما بریده بشود و قطع میکردد شما و ضمیر شریف که شد و فرخ بعد از هر دو
 و از زمینانید که اگر کار از پیشته بودید و موی کج دیده نمونید در حق نفس سزا که نمیکرد
 در حق کسر از عزتی را در هرگاه عقد نمائید آرزو فرمائید این روز را در زندگانی غمی و در حق
 اعمال خود ناراده و خفته و عذاب سرد را از فرخ غمی آنروز غمناک است آنچه غم نیست حال با
 انگفا کرده و نوبت دیگر در حق اشیا که اینگونه اعمال نیست و نالایق باطل را در این روزها
 الی در بیان هرگاه عقد نموده منقطع المهر کردید زیرا که خداوند بندگان را از شما و حال فاسده شما
 هرگاه بویا با او عهد کرده در دنیا و آخرت استغفار کرده در ضمیر او خیر شد اینست که امکان
 شمارا با آنچه صلاح شما در آنست بجز اینها ابعاد شمارد فرموده و نظارش بر غیر صحت وجه بندگان
 مجرب از خطات او شده و زلفحات او محبت نماید و نظر بر شما را از شرف غمی که از تنم فرماید و خستند
 و از جوهر و علم غمی چه فرایند نموده حال شما چنین بعد از همین عهد که خیر کرده در روز باز
 تلقای نفس او شمس را خواهد شد و قیبه افعال و اعمال خسته شما در خیرت شریف

متشبهه و خفته نبسته و نبسته که نیز احکام از نقطه بیاض ظهور دارد و نظاره نفس
 ظهور اوج اعمال شام با و راجع که در چنانچه در ظهور فرقا آنچه موعظه و نصایح لجه القاشد نیز عمل
 بکفایت و موزن بود و هنگام ظهور بر شجره حقیقت و مومنین با و بر شجره آفته
 نفس و ناخود خیر بود شام خلوتی است در آخرت بشراخ محبت خیر است صگاه در آن حقیقت
 در آخرت محبت و مینداید نظر با و بسط ظاهر نموده و صلی و زبور این عالم فانی را انقار واقع شده
 مال و متاع این دنیا کافی را می جوید فرزند داده با خجسته که نفس صاحب گنبدند و مرد عزت
 وجود دیگر مبتدا لجه مغرب شروت و لذت نیست و غوث منتقل کرد در این مال و دولت با لجه و مفعول
 آنچه با فرزند داده است و در حدیثی طلب نفس و نعمت از او دارد هرگاه بقدر مرخصی و لحظه
 تفکر داشته فرزند این متاع که در این شمره و فانی است حکم نموده و نگه دست بر نفس دارد شجره با آنکه
 غصب کرد و بسیار او کند شجره با آنکه از ظاهر او چیز را نفس گشته بعد از تمام حقیقت او با آنکه با
 شده و تغییر صورت او شده که در با آنکه تبدیل گسار شده و لذت و خوراک او شکار است که با این
 و عمل شود کرد و در ناخورداد است لازم شجره نفس صدمه و الی چنانچه باشد از تحریک زود و ادا
 این است که در مفعول برورد کار شما که در این اعمال نمود از غریق منفور شده در ظاهر و باطن
 و نوحه لعل مستغز گشته در دنیا و آخرت رسنگار کند و در نفس منزه و در حقیقت

کس جو دستم نبوشده و از خون مغز نشسته و بر باطن افتد نمیکرد و هرگاه که بصیرت نام
بعد از در حیات خود میداشته بدین صورت خوش داشتند و بعد از خود مسرور میکردند و پس از
از فتنه در رحمت و جوار ایزدالی هرگاه بعد از فضا ل و رسیدن سواد انوار خدا در جمیع اعضا و اعضاء

عبارت کند و عمائل بعین الباب التاسع والخمسين الواحد العاشر

فی ما امر الله من اول الامر من نفسه او العزیز نظیر لها ذایعاً حکم مراد از عینه آنم غلام
لذا قبله و نقطه عین کلاهما مخلص اینها آنکه نه آنجا نیکه مراد خداوند و هیچ امری که نیکه
علو نظیر نفس خود در ظهور او با وجود او در نیکه از نظیر هر آنکه بوجه وجود آن شجره طهارت باشد
و جانشین ابیات البیه که در حدیث عباد بظهور و بطول او نازل گشته اند و نیز
بر اعلا قدرت و عظمت او و جلال عزت و جلال در عناق جمیع عباد تا آنکه شهادت دهند
و جدا در روز ظهور او باینکه بر آنها از او بجهت و عملی بسوالات و بگذر استخوانها
وجود او و ظهور البتة و العود کل از او بجهت و شکر او است بر نرسد و بعد از این با وجود الی
فان الله اوا الی نقطة البیضاء ظهور الی اولی و بجهت از هر یک از آنکه نبوت است و جاه او در جمیع
جای کرده هرگاه نقطه بیاض بافته او را شناسفته و هرگاه او در عالم او پدید آید
نقطه بیاض را در نقطه و بعد از آنکه او در ظهور او رسیده و آثار متقنه او را در او

ظهورش کرده و فلسفه نفسیه از این جهت در این وقت متعلق است
 نفوس ضار و غلام اگر اذنازل لغوی منیر الکریم صبر بزرگی و عظمت و عزت منظر بر در قیامت
 بعد از ظهور اشراق انوار او هنگام طلوع از هر گاه باشد شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد
 یا آنکه منیر بصر که نسبت به هر چه که در آن است با آنکه آنرا از این نظر داشت از وقت شاد از آن
 و منیر در وقت شاد و غرض از خدا در هر وقت مراقب شد پس اینست هر دو هم ضار و غلام
 نیست هر دو هم ضار و غلام نیست او را است یا آنکه اینست هر دو از علو و عظمت امر و علم او مجرب شود
 بر در این صورت از آنچه در این وقت منقطع شد غرض از هر چه که در آنست هر دو هم ضار و غلام
 از هر چه که در آنست و منیر از هر چه که در آنست هر گاه غرض از این طلبیه در ارتفاع هر دو را طلبیه
 در این امر و منیر از هر چه که در آنست نفسیه از هر چه که در آنست غرض از این طلبیه در ارتفاع
 امر و منیر او است او طلبیه از هر چه که در آنست هر چه که در آنست هر چه که در آنست
 امر بعد از در برین غرض از این صورت غرض از این مراقب بصر هر گاه غرض از این صورت غرض از این صورت
 و غرض از این صورت و ارتفاع حقیق او را ملحوظ نظر در این زیرا که غرض از این صورت و غرض از این صورت
 چون بجز غرض او رسیده از هر شانی منقطع کردید چه اقیق شاد و اطاعت از اقیق او است
 مطیع و منفک شده در جمیع عالم بطلید و نفسیه از این جهت از این جهت از این جهت از این جهت

انفکتمنون جده علی بن ابی طالب که در پیشان نوزدهم ابراهیم است در دکان
و مظهر نفس او عامل در آشنه و غافل از خطرات او نبوده چنانچه فرزند او در جمیع کتب
عامل شده زیرا که برادرش علی بن ابی طالب است بر گاه در او نسیب غرض او شده
غرض را ملحوظ انظار خود داشته از جمیع شیخ امیر مقلع شد بر گاه حکم بسته فرمایند که
بر خلاف آنکه نظر بر ارتفاع او داشته عزت او را ملاحظه دارم و نباشد چون امیر فغان
که در اینج دوره نقطه بیانات ملاحظه شده و او را امیر و وزیر او را امیر و جانشین
امیر و وزیر او را امیر و وزیر او را امیر و وزیر او را امیر و وزیر او را امیر و وزیر او را
امیر و وزیر او را امیر و وزیر او را امیر و وزیر او را امیر و وزیر او را امیر و وزیر او را
که اطاعت دین و فغان منوط با طاعت نطقه بعد از حقیقت میفرستد دنیا فتنه
آن چگونه توانستنی کشت با وجودیکه آنها را و اظهاریست طالع است و هنوز از این امر
جمع نامینا از آفتاب مینند و کرده صما و بکار از ناشنیده چه گویند با آنکه لهم اذن و عبودیت
و قدر و کبر لا یغفلون بما او توایم آنها از حق محبت شده در عین خود و خود را
حسام با آنکه سوار هر که نوزده و منفرد بعد از آنها در در حسیه خود از غدا
رها نند و در جنت لایزالی دهر شده قسم انواع نعمت و آلاء او را در محبت و دوستی از آنجا